



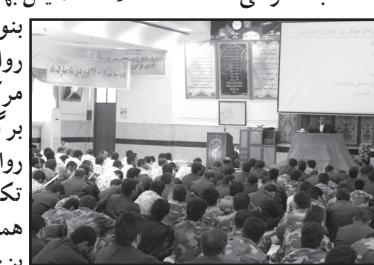
پیاده روی خانوادگی کارکنان تیپ تکاور امام سجاد(ع)

به گزارش روابط عمومی و تبلیغات تیپ تکاور امام سجاد(ع) پیاده روی خانوادگی با حضور خانواده کارکنان تیپ تکاور امام سجاد(ع) به مناسبت هفته سلامت با شعار (پیاده روی سلامت) به همت آموزش بهداری رزمی تیپ به مسافت ۳ کیلومتر در شمارک کازرون حوالی روستای دوان برگزار گردید که در پایان ضمین پذیرایی از حاضرین به تعدادی از شرکت کنندگان هدایای به قید قرعه اها گردید.



همایش بهداشت کارکنان تیپ تکاور امام سجاد(ع)

به مناسبت گرامی داشت هفته سلامت همايش بهداشت با سخنرانی محمد بنوي کارشناس ارشد روانشناسی باليني و مشاور مرکز جراحی قائم بوشهر برگزار گردید. به گزارش روابط عمومي و تبلیغات تکاور امام سجاد(ع) اين همایش در حسینيye موسى بن جعفر(ع) تیپ برگزار گردید در این مراسم ابتدا با تلاوت آياتي چند از کلام... مجید شروع شد سخنران همایش محمد بنوي کارشناس ارشد روانشناسی باليني و مشاور مرکز جراحی قائم بوشهر بازار اهر مطالبي پيرامون استرس و بيماري هاي اشاني از آن برداخت و بيان داشت: استرس، جسم و روان ما را بد و شکل بيماري مي تكند: يك استرس متفق مثل خشم مده و ديگري غير مستقيم كه زمينه را برای تأثير پرورس ها و ميكروب ها آماده مي كند. استرس باعث زيادشون چرخي خون شده و بعض پيشتاز مصروف غذاهاي چرب به بدن اسيب مي رساند و اين آسيب ديدگي باعث مي شود تا تمرين را در آن راه باش يابد. وي سپس به تشریح انجاع استرس، عوامل موثر در کاهش استرس و راه هاي مقابله با آن پرداخت كه به شرح زير مي باشد:



۱- روش هاي مدرن امور روزي - روش هاي سنتي
گام هاي مهم و ابتدائي آن عبارتند از:
گام اول- موقعت هاي خودي خود استرس زا نيسند. گام دوم- راه مقابله با استرس، خودشناسي است. گام سوم- تغيير سبک زندگي است.

در گرگان هاي رزم و پشتيباني رزم و کميسيون بهداشت و سلامت در گرگان به اين آنها اهدگار گردید.

رسام يادبود به آنها

نام این داستان: فرجام عمل

به قلم محمد جعفر موصري

آنگاه پس از مکث کوتاهی لبخندی تمسخر آمیزد و نگاهی تحقری آمیز کردو گفت: ولی من تو راهی شناسم و به خاطر همین جسارت ها و پرسروی و بی ادبی هایت از خودم بیزارم. با تعجب پرسید: حسارت وی از این بیزاری و تفریز خودت؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟ جواب داده چون یقین دار در ترتیب تو کوتاهی شمندگی. حرف شدن از دست رفتن حیثیت و اعتبار و مورد طمعه و کنایه قرار گرفت. حرف شدن از همه از عواقب خطاهايی هستند که گمراهن مرتك جان امداد را در تقریب من تقش داشته آنده. آنگاه با یاری تایی رسیدم خاتم تواره به شنون بعد رسید: همه معلم های دوان دیستانت راهی شناسان؟ گفتم بله هم را من نشانم نامشان راهم می داشم. گفت: آفرين حافظه خوبی داری اما آن را در راه منفی به کار برد ای حالا به ترتیب همه آن هارا نام ببر. همه را از کلاس اول تا نام بردم. آنگاه گفت: همان که روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش؟ گفت: همان که خواهش از زبان خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی پرسیدم کدامش؟ گفت: همان که خواهش از زبان خودت را خسی کرد. هوس کردم او را وسیله عاشی خود نیمایم به همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من شستم و با دست های صورت را پوشاندم. در آن لحظات سخت و بیند آزاده که مزدیگ خود را می بینم شکاف مرد خود را برد. شدت خجالت به حدی بود که دیگر حتی توان آن را داشتم که زیان را بر جراحت و بگویم آخ شرمند: بخشید.

درست نمی دانم چند دقیقه یا چند ساعت گذشت که صدای خشن را به یاری راحتی در چنگ صدای بی رحمی مثل از آن بیرون کشاند. روزی خودت که بینی را بینی دادم عاقبت هم خسته و نایدیم برمی گفتم تا اینکه روزی از آن بود در پی این راحتي در چنگ صدای بی رحمی مثل از آن بود. یک باز این چند دقیقه بینکشند و بگفتند که این روزی خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من شستم و با دست های صورت را پوشاندم. در آن لحظات سخت و بیند آزاده که مزدیگ خود را می بینم شکاف مرد خود را برد. شدت خجالت به حدی بود که دیگر حتی توان آن را داشتم که زیان را بر جراحت و بگویم آخ شرمند: بخشید.

دشادگر در خانه گوش فرزندان و همسران به عزیزم و جام و فدای شوم باز هوش رسان نمی پردازد باشندگان این گونه کلمات از انحراف و افاده هوس دوست دارم پر باشد باشندگان این گونه کلمات از انحراف و افاده هوس باز هوش رسان نمی پردازد با هر حال آن آهون شکاری زرنگکتر آن بود که بینی را بینی داده باشد. در پی این راحتي در چنگ صدای بی رحمی مثل از آن بود. یک باز این چند دقیقه بینکشند و بگفتند که این روزی خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من شستم و با دست های صورت را پوشاندم. در آن لحظات سخت و بیند آزاده که مزدیگ خود را می بینم شکاف مرد خود را برد. شدت خجالت به حدی بود که دیگر حتی توان آن را داشتم که زیان را بر جراحت و بگویم آخ شرمند: بخشید.

باشندگان این چند دقیقه بینکشند و بگفتند که این روزی خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من شستم و با دست های صورت را پوشاندم. در آن لحظات سخت و بیند آزاده که مزدیگ خود را می بینم شکاف مرد خود را برد. شدت خجالت به حدی بود که دیگر حتی توان آن را داشتم که زیان را بر جراحت و بگویم آخ شرمند: بخشید.

باشندگان این چند دقیقه بینکشند و بگفتند که این روزی خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من شستم و با دست های صورت را پوشاندم. در آن لحظات سخت و بیند آزاده که مزدیگ خود را می بینم شکاف مرد خود را برد. شدت خجالت به حدی بود که دیگر حتی توان آن را داشتم که زیان را بر جراحت و بگویم آخ شرمند: بخشید.

باشندگان این چند دقیقه بینکشند و بگفتند که این روزی خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من شستم و با دست های صورت را پوشاندم. در آن لحظات سخت و بیند آزاده که مزدیگ خود را می بینم شکاف مرد خود را برد. شدت خجالت به حدی بود که دیگر حتی توان آن را داشتم که زیان را بر جراحت و بگویم آخ شرمند: بخشید.

باشندگان این چند دقیقه بینکشند و بگفتند که این روزی خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من شستم و با دست های صورت را پوشاندم. در آن لحظات سخت و بیند آزاده که مزدیگ خود را می بینم شکاف مرد خود را برد. شدت خجالت به حدی بود که دیگر حتی توان آن را داشتم که زیان را بر جراحت و بگویم آخ شرمند: بخشید.

باشندگان این چند دقیقه بینکشند و بگفتند که این روزی خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من شستم و با دست های صورت را پوشاندم. در آن لحظات سخت و بیند آزاده که مزدیگ خود را می بینم شکاف مرد خود را برد. شدت خجالت به حدی بود که دیگر حتی توان آن را داشتم که زیان را بر جراحت و بگویم آخ شرمند: بخشید.

باشندگان این چند دقیقه بینکشند و بگفتند که این روزی خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من شستم و با دست های صورت را پوشاندم. در آن لحظات سخت و بیند آزاده که مزدیگ خود را می بینم شکاف مرد خود را برد. شدت خجالت به حدی بود که دیگر حتی توان آن را داشتم که زیان را بر جراحت و بگویم آخ شرمند: بخشید.

باشندگان این چند دقیقه بینکشند و بگفتند که این روزی خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من شستم و با دست های صورت را پوشاندم. در آن لحظات سخت و بیند آزاده که مزدیگ خود را می بینم شکاف مرد خود را برد. شدت خجالت به حدی بود که دیگر حتی توان آن را داشتم که زیان را بر جراحت و بگویم آخ شرمند: بخشید.

باشندگان این چند دقیقه بینکشند و بگفتند که این روزی خودت را خسی کرد. هوس های خود می اندامت تا اینکه روزی خودت را خسی کرد و باشندگی پرسیدم کدامش و همین نیت دنبالش راه افادم و باشندگی کوچی و ابراز عشق و علاقه و سایر روش های مرسم سوم در اغفال او نمودم اما هر چند جملات زیبا و دلنشیز بکار بردم، هر چه گفتم شما که پیدا کردم و تا خشک شد و دوباره پنهان تو ایستادم تا آن را پوشیدی. باشندگان این جملات آخر گوچی شده بینی دیدی بندیل به پنک شد و آن پنک را بر سرم کویدند. نیم بدم از شرم غرق در عرق شد، پشمچام سیاهی رفت و زانو هایم چنان شل و بی حس شد که توان ایستادن را دست دادم و به تاجار ابتدا به یار و تکیه دادم و سپس بزین من